

در تجارب الامم سرگذشت **جعفر بن شکویه** رئیس اکراده‌بانی که در سلماس (شاپور) مسکن داشت و بیاری حسین حمدانی برخاست مسطور است.

در حدود سال ۳۴۰ هجری چندین نهضت کرد و قیام بر ضد حکومت عباسی ثبت کرده‌اند از آن جمله ظهور سلسله **شادادیان** بود که مؤسس آن **محمد بن شاداد بن قرطوب** بود از طایفه **روادی** که در قرون بعد منشاء سلسله بزرگ **ایوبی** محسوب شد شادادیان در **اردبیل** و **گنجه** بودند و تا ۵۹۵ حیات خود را ادامه دادند. ظهور **اسحاق بن عیسی** در آذربایجان و مخالفت او با **جستان بن مرزبان مسافری** نیز در زمره این نهضت‌ها محسوب است زیرا که **اسحاق متکی** با **اکراد** بود و **جستان** هم تکیه به نیروی طایفه **هندبانی** داشت.

اکراد برزیکانی

اکراد برزیکانی در حدود سال ۳۴۸ بریاست **حسنویه بن الحسین** در **دینور** و **نهایوند** و **همدان** قیام کردند امرای آل بویه مخصوصاً **رکن‌الدوله** خیلی بآنها مساعدت کردند تا توانستند مقر حکومت خود را در **سرمه‌اج نزدیک بیستون** قرار داده ارکان دولت خویش را محکم کنند احوال این امیر کرد و خاندان او بنا بر روایت **ابن اثیر** (۱) چنین است:

« در این سال **حسنویه** پسر **حسین** کرد **برزیکانی** در **سرمه‌اج** وفات یافت او امیر طایفه‌ای از **برزیکان** بود که آنانرا **برزینی** گویند و خالوهای او **ونداد** و **غانم** فرزندان **احمد** بودند و بر شعبه دیگر از آن طایفه **ریاست** داشتند

موسوم به عیشانیه . رفته رفته بر نواحی دینور و نهاوند و همدان و صامغان دست یافتند و نفوذ آنان تا اطراف آذربایجان و حد شهر زور روان شد پنجاه سال حکمرانی کردند هر يك از این امراء راهزاران مرد سپاهی در فرمان بود . غانم در سال ۳۵۰ بدرود حیات گفت و فرزندش ابوسالم ثیسیم در قلعه قسنان بجای پدر نشست تا اینکه ابو الفتح بن العمید او را از آن جایگاه براند و دژهای قسنان و غانم آباد را بگرفت - اما و نداد در سنه ۳۴۹ فوت شد و بجای او پسرش ابو الغنائم ریاست یافت تا اینکه بدست شانجان گرفتار و تسلیم حسنویه گردید و تمام قلاع و املاك او بتصرف حسنویه درآمد .

اما حسنویه مردی نیکو کار و با تدبیر و نیک سیرت بود کارها را بخوبی ضبط میکرد یاران خود را از دزدی و قطع طریق باز میداشت قلعه سرماج را بر کوهی بنا نهاد و در دینور مسجد جامعی بر آورد و بحر مین صدقه بسیار میفرستاد . چون در سال ۳۶۹ بدرود جهان گفت اولادانش پراکنده شدند بعضی نزد فخرالدوله و برخی نزد عضدالدوله رفتند از آن جمله بختیار بود که در قلعه سرماج مسکن داشت و اموال بسیار نهفته بود چون نسبت به عضدالدوله نخست از در اطاعت درآمد و بعد یانگی شد شاهنشاه لشگری بسرکوبی او فرستاد و قلاع او و برادرانش را تسخیر کرد و یکی از برادرانش را که ابو النجم بدر بن حسنویه نام داشت تقویت کرد و لشگری باو داد تا آن نواحی را از دستبرد سایر اکراد حفظ کند . پس کار بر بدر که مردی دانا بود (۱) قرار گرفت (۳۴۰ - ۴۰۵) وی در تربیت عشیره خود کوشید و خراج آنانرا عادلانه توزیع کرد و با برادران خود که بجانب

(۱) از آثار ابن امیر پلی عظیم است درالشرکه بعداً وصف آنرا مینگاریم .

فخرالدوله یاغی رفته بودند بچنگ پرداخت خلیفه بغداد او را لقب ناصر -
الدین والدوله داد.

جانشین بدر ظاهر نام پس از یکسال حکمرانی از سپاه شمس الدوله
دیلمی منهزم گشت پس از او شعبه دیگر از این اکراد حکمرانی کردند
آخر آنها دیسم بود که دیلمیان قلاع او را گرفتند. حکمرانی این اکراد
۱۳۰ سال دوام داشت.

شجره نسب این طایفه از اینقرار است:

حسین

حسنویه

عبدالمک بختیار ابوعدنان عاصم عبدالرزاق ابوالعلاء

بدر

(متوفی در ۴۰۵) هلال

ظاهر

بدر

دیلمیان و اکراد

عضدالدوله دیلمی برخلاف عم خود رکنالدوله با کردان بسختی
رفتار میکرد و قصد تنبیه و استیصال آنانرا داشت مکرر به بلاد کرد نشین
لشکر کشید و در ۳۶۹ سپاهی بجانب شهر زور فرستاد تا اکراد را از

عربهای بنی شیبان که با آنان وصلت و همدستی کرده بود جدا کند شهر زور بدست افتاد عرب بنی شیبان پس از دادن هشتصدتن اسیر رو بگریز نهادند (۱) سال بعد عضد الدوله سپاهی سرکوبی اکراد **حکاری** فرستاد قلعه های آنان را محاصره کرد اکراد بامید نزول برف پایداری میکردند ولی برف بتأخیر افتاد و ناچار تسلیم شدند سردار لشکر گروهی از آنان را در اطراف راه بدار آویخت (۲)

در سال ۳۷۳ باذ نام کرد نیرومند شد اسم او ابو عبدالله حسین پسر دوستک بود از اکراد حمیدیه . مردی درشت اندام و زورمند بود چون بخدمت عضدالدوله رسید پادشاه را از او هراسی در دل افتاد و در صدد دستگیری او برآمد باذ بگریخت و در موصل نیرو گرفت از ناحیه میافارقین و دیاربکر مقداری بدست آورد بعد از مرگ عضدالدوله صمصام الدوله دوبار لشکر بمقابله باذ فرستاد هر دو بار مغلوب شد و موصل بدست باذ افتاد ابن اثیر گوید چنین روایت کرده اند که کنیه باذ ابو شجاع بود ابو عبدالله کنیه برادر اوست که حسین بن دوستک باشد در هر حال مردی سخنی بود در زمانی که چوپانی میکرد کوسفندانرا برای فقراء و دوستان خود سر میبرد و اطعام میکرد از این جهت سپاهی بر او گرد آمد ارمنستان و دیاربکر را فرو گرفت . چون پسران حمدان مجدداً موصل را گرفته بودند در سال ۳۷۹ باذ از دیاربکر لشکری گرد آورد که بیشتر از اکراد بشنوی بودند در ظاهر در موصل آتش جنگ مشتعل شد اما باذ در گرمگاه مصاف هنگام عوض کردن اسب فرو افتاد و استخوان پشت او شکست جسدش را بموصل بردند

(۱) کامل ابن اثیر ج هشتم صفحه ۲۳۳ چاپ مصر سال ۳۶۹

(۲) « « « ۲۳۶ « « «

و بدار آویختند چون اهالی خبر شدند بممانعت پرداختند و گفتند این شخص از مجاهدان و غازیان اسلام است و جایز نیست که با پیکر او این معامله برود حسین بشنوی شاعر کرد خطاب بطایفه اکراد مروانیه گوید:

البشویة انصار لدولتکم	ولیس فی ذاکم فی العجم والعرب
انصار باذ بارجیش و شیعتہ	بظاهر الموصل الحدباء فی العطب
بباجلا یا جلونا عنه غمغمه	ونحن فی الروع جلائون للکرب (۱)

در سال ۳۸۰ فولاد بن منذر بیاری جماعتی کثیر از سواران کرد در شیراز قیام کرد و مصاصم الدوله از اکراد ظنین شده نزد فخر الدوله رفت.

اکراد مروانیه

چون باذ کشته شد خواهر زاده او موسوم به علی بن مروان ب جماعتی از اکراد بحصن کیفا در ساحل دجله رونهاد که مکانی بس محکم است در آنجا زن باذ که از دیلمیان بود مسکن داشت او را بقلعه خود در آورد همه قلاع باذ را بتصرف او داد بعد از آنکه علی دوبار باحمدانیان مصاف کرد و از آنان اسیر بسیار گرفت از گناه آنان در گذشت و بدین تدبیر قلوب مردم را استمالت و ارکان حکمرانی خویش را در دیار بکر مستحکم نمود.

مروانیان از سال ۳۸۰ تا ۴۸۹ باقی بودند و بر دیار بکر و ارزان و میافارقین و حصن کیفا و خلاط و ملاذگرد و ارجیش و نواحی شمال شرقی دریاچه وان حکمرانی کردند. ابوعلی حسن از ۳۸۱ بشام درآمد و آن کشور را از دست قیصر روم بازیل دوم خارج کرد در سال ۳۸۷ اهالی دیار بکر که شوریده بودند او را کشتند. برادرش ابو منصور ملقب بمهد الدوله

که در میافارقین حکومت داشت تا سال ۴۰۲ به حکمرانی آنجا باقی ماند پس از او برادرش ابونصر احمد که تا ۴۰۳ در مسند حکمرانی بود، در ۴۴۲ باطاعت طغرل سلجوقی درآمد اولاد او در حکومت باقی بودند تا ۷۷ که فخرالدوله بن جهیر سردار سلاجقه اکثر قلمرو آنان را گرفته باتابک موصل داد (۱)

در زمان قادر خلیفه یکی از شجعان کرد بنام احمد بن ضحاک به مقابله سپاه روم رفت و سردار لشکر قیصر بازید دوم را کشت (۲). اگراد در جنگهای آل بویه و آل زیار برای تصرف کرگان وارد بودند (۳) و محمود غزنوی آنانرا بمقاتله ملوک خانیه فرستاد (۴) کردان در تراعه‌های خانوادگی آل بویه دخالت کرده و در برابر ترکانی که در همدان شورش کرده بودند ایستادگی نمودند (سال ۴۱۱).

این بود خلاصه‌ای از سرگذشت طوایف کرد از آغاز حمله عرب تا زمان سلطه اترک سلجوقی و چنانکه بوضوح پیوست این طایفه هنگام هجوم قبایل عرب بایران مردانه مقاومت کردند و نهضت‌ها نمودند و برای حفظ اوضاع عهد ساسانی از هیچ فداکاری مضایقه نداشتند و در نتیجه آنان نیز مثل سایر ایرانیان گرفتار قتل و غارت و مصائب گوناگون شدند و در هنگام استقرار دول عرب هم پیوسته در جستجوی موقع بودند و با هر کس

-
- (۱) از انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد، ابوالفداء، آمدروز Amedroz مقاله مروانیان در J. R. A. S. سال ۱۹۰۳.
کامل چاپ مصر ص ۲۵ جلد ۹ و جلد دهم ص ۴۵.
(۲) تجارب ص ۲۴۷ (سال ۳۸۱-۴۲۲).
(۳) عتبی سال ۳۳۶ و ۳۸۸ (صفحه ۲۹۸-۳۰۲) ترجمه ابن اسفندیار اوقاف کیب ص ۲۲۶-۲۲۸.
(۴) ایضاً عتبی.

که مخالف دولت بغداد بود و قیامی میکرد مساعدت مینمودند حتی با خوارج همدست میشدند شاید لطمه‌ای بسلطهٔ عرب وارد بیاید بالعکس در ادواریکه ایرانیان در بغداد بودند و خلفا جز نامی نداشتند مثل زمان آل بویه و بعضی ادوار سابق از قبیل عهد تسلط ابو مسلم و برامکه و غیره اگراد طرفدار تسلط این هموطنان خود بودند و مخصوصاً دیلمیان را یاوریهای گرانبها کردند و از طرف آنان محبتها دیدند (۱) رکن الدوله را در لشکرکشی بخراسان مدد کردند گویند چون مردمان از تعدی سواران کرد بر رکن الدوله شکایت بردند گفت: «آخر اگراد هم چیزی باید بخورند!» (۲).

اگراد در فارس و خوزستان هنگام گرفتاریهای شاهزادگان آل بویه مساعدتها نمودند شمس الدوله با امداد اگراد توانست بر لشکر جرار ترك غلبه یابد در ۴۱۷ میان ابوالفوارس دیلمی و برادرزاده او ابوکالیجار (آخرین پادشاه دیلمی) در فارس نزاع افتاد ابوالفوارس گریخته بدار ابگرد رفت و در آنجا ۱۰۰۰ تن از کردان با او یار شده در میان ییضا و استخر با ابوکالیجار جنگ کرد ولی کاری از پیش نبرده بجانب کرمان هزیمت گرفت (۳).

هجوم غز

از بلاهای عظیمی که به ایران وارد شده و شعلهٔ آن دامنگیر اگراد نیز گردیده است. حمله طوایف وحشی غز است خرابیها و غارتهای این

(۱) حمزه گوید فرس دیلمیان را کرد طبرستان خوانند چنانکه عرب را کرد سورستان گویند.

(۲) تجارب الامم. جلد دوم ص ۲۸۱.

(۳) کامل ابن اثیر جلد نهم ص ۱۱۷ چاپ مصر

قوم کمتر از سایر مهاجمین نیست ولی متأسفانه اطلاع مبسوط و منظمی از کارهای آنها نداریم. در سال ۱۷۴ فوجی از مهاجمین غز از جانب خراسان رو بری نهاد رؤسای آنها **کوکتاش و بوقا و قزل یغمر و ناصغلی** بلاد عرض راه را بیاد غارت دادند. از دامغان و سمنان و خوار گذشته بنواحی ری درآمدند.

تاش فراش حاجب سلطان **مسعود** غزنوی که در آنوقت فرمانفرمای کرکان و طبرستان نیز بود با سه هزار سوار و فیلان جنگی بجنک آنان شتافت. غزان زنان و اموال خود را رها کرده جریده شدند. در جنگی که رخ داد تاش فراش که برپیلی نشسته بود نخست غلبه کرد ولی اتفاقاً رئیس کردها که یاور و همراه تاش فراش بود و برای حفظ کشور از تطاول غزان می جنگید بدست خصم گرفتار شد در نتیجه غزها غلبه نموده تاش فراش را قطعه قطعه کردند (۱).

دسته دیگر از غزان بآذربایجان رفته از جانب **ملك آنجا و هسودان** نوازش یافته بودند. **بوقا و کوکتاش و منصور و دانا** از رؤسای آن طوایف در ۲۹۴ بمراغه وارد شده مسجد جامع را آتش زده جماعتی از عوام اهل شهر و اکراد هذبانیه را کشتند.

طوایف کرد بانتقام این کار با هم اتفاق کردند من جمله دو تن از مشاهیر کرد **ابوالهیجان ریب الدوله و هسودان** صاحب آذربایجان ترك خصومت دیرین کرده با هم یار شدند و همه اهل آذربایجان پیرو آنان شده بغز حمله بردند. غزان فرار کردند **بوقا** نزد رفقای خود بری بازگشت **منصور و کوکتاش** بهمدان رفتند. گروهی از غزها بارمنستان تاخته

(۱) کامل ابن اثیر حوادث سال ۴۲۰.

پس از غارت آنجا بارومیه (رضائیه) باز گشتند. و با اکراد ساکن آنجا جنگهای سخت کردند و گروهی از طرفین کشته شد (۱).

در سال ۳۲۲ هـ و هسودان بن هملان رؤسای غز را بشهر تبریز دعوت کرد و سی تن از بزرگان آنان را در موقع صرف طعام بهلاکت رسانید باقی غزان گریخته از ارومیه به **حکاریه** و موصل رفته و عشایر کرد را غارت نموده خرابی بسیار وارد آوردند اکراد بکوهستان پناهنده شدند در آنجا غزان ظفر یافتند (۲) و ۱۵۰۰۰ تن از آنان را کشتند و هفت نفر از رؤسای آن قوم را باسارت گرفتند چون **ابراهیم ینال** برادر سلطان **طغرل** بری وارد شد غزان آن شهر را ترک کرده بدیار بکر و موصل گریختند (سال ۳۲۲ هـ).

بوقا و ناصغلی و غیره بدیار بکر رفتند و نواحی **بازبندی** و **حسینیه** و **فیشابور** را غارت کردند دیگری از سرداران غز منصور بن غرغلی در جزیره ابن عمر باقی ماند. **سلیمان بن نصرالدوله بن مروان** که رئیس **مروانیه** کرد بود و در جزیره مقام داشت با او مکاتبه کرد و با او قرارداد که بعد از فصل زمستان راه بدهد که غزان بشام بروند **سلیمان** قصد خود را بخوبی پوشیده داشت و چون منصور غز وارد جزیره شد او را دستگیر کرد اتباعش پراکنده و پیریشان شدند. اکراد **بشنویه** و سایرین از دنبال غز رفتند و چون غز از در صلح درآمد رئیس آنها را آزاد کردند ولی غز بعهده خود وفا نکرد و بغارت سنجار و نصیبین و خاپور پرداخت.

در کامل ابن اثیر شرح غلبه غز بر موصل و فرار صاحب آنجا

(۱) کامل چاپ مصر ۱۳۲ سال ۴۲۰.

(۲) ابضا صفحه ۱۳۳.

قرواش بن المقلد العقیلی و ظفر یافتن او با مساعدت اکراد برغزان مسطور است (۱).

اگر مفصلاً بتواریخ مراجعه شود نمونه‌های بیشتر از شهادت اکراد و مقاومت آنان در برابر هجوم طایفه غز و دفع شر این قوم از نواحی ایران بدست تواند آمد ولی چون مراد ما ذکر نمونه‌ای از میهن پرستی این طایفه است بهمین قدر اکتفا میکنیم.

سلجوقیان

این زد و خورد ها را سیل عظیم دیگری بکلی از میان برد یعنی غالب و مغلوب را خواه غز و خواه کرد در زیر استیلای خویش آورد این سیل سلجوقیان بود که از جانب خراسان آمده رفته رفته همه ممالک را مسخر کرد و تراءهای داخلی را برانداخت.

هر قدر طغرل بیک بین النهرین نزدیکتر می‌آمد غزان آتش خرابی و غارت را بسمت مغرب میبردند و از پیش طغرل میگریختند و با وجود تعاقب اکراد بشنوی ساکن فینیک غزها همه نواحی دیار بکر و موصل را ویران کردند در اینوقت بجای خاندان برزیکانی در مغرب ایران عشیره دیگر قدرت یافته بود که آنان را بنوعناز یا طایفه ابوالشوک میگفتند که از خاندان های معروف کرد بشمارند.

ابن ابی الشوک در زمان دیلمیان صاحب ولایت حلوان محسوب میشد و قدرتش بحدی بود که در ۳۴۰ معزالدوله دیلمی از او یاری خواست. مؤسس حقیقی این حکومت ظاهراً ابوالفتح محمد بن عناز است که از

۳۸۰ تا ۴۰۱ هجری حکمرانی کرده است پسرش ابوالشوک آخرین امیر حسنویه را که ظاهر نام داشت بقتل آورد (۴۰۶) این طایفه بنوعناز در شهز زور و کرمانشاه و بیلوار و صامغان و دقوق و خفیتان حکمرانی داشته است، طغرل برادر خود ابراهیم ینال را بتسخیر ولایت غربی ایران فرستاد پس از طرد بقایای آل بویه از همدان رو بکرمانشاهان نهاد و سپاه ابوالشوک را که مرکب از اکرادشادنجان و دیالمه بود منهزم کرد و کرمانشاه را مسخر نمود. ابوالشوک در سال ۴۳۸ در حوالی سیروان وفات یافت سعدی پسر او از سلاجقه اطاعت کرد خاندان او تا ۵۱۰ باقی ماند. چون در ملاذ کرد الب ارسلان برقیصر روم فایق آمده همه کردستان و ارمنستان جزء قلمرو سلاجوقیان شد و همه امارت‌های کوچک کرد که در زمان هرج و مرج سابق قوتی گرفته بودند مضمحل و خاموش گردیدند مگر طایفه‌ای از اکراد فارس که آنان را **شبانکاره** گویند (۱) و از ۴۲۱ تا ۷۵۶ خود را حفظ کردند.

در ۴۹۳ **سقمان قطبی** بکلی دودمان مروانی کرد را در خلاط برچید و سلسله شاه ارمن را تأسیس کرد که بدست ایوبیان منقرض شد در ۴۹۵ بنا بر روایت ابن اثیر **قرا بلی** نام ترکمان بولایت بنوعناز در آمد ولی سرخاب رئیس آن طایفه او را از مواقع خود طرد و دفع کرد ترکمانان هجوم آوردند و دو هزار تن از اکراد را کشتند و بر همه ولایت بنوعناز مسلط شدند مگر دقوفا و شهر زور (۲).

در زمان **ملکشاه** با وجود ضعفی که بر اکراد وارد شده بود نام

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۷۱ این کتاب.

(۲) انسیکلو پدی اسلام کلمه کرد.

این طایفه همه جا مذکور است چنانکه در جنگی که میان ملك شاه و عم او قاورد در حوالی همدان رخ داد گروهی از کردان ملكشاه را مدد دادند تا بر قاورد مسلط شد و او را هلاك كرد ملك شاه به پاداش این یابوری اقطاعاتی از کرمان با کردان این طایفه پیش از این هم در کرمان مسکن داشتند (۱) و ابن حوقل (ص ۲۲۱ گوید) طایفه قفص کرمان از اکرادند بنابراین قول مقدس زبان این طایفه شبیه لغت اهل سند است در هنگام اشگرکشی سلطان محمد بن ملكشاه سلجوقی بشام صاحب مراغه احمدیل بن وهسودان که از اکراد روادی بود با او همراه بود در این دوره مکرر نام اکراد شنیده میشود که با فرنگیان معارضه داشته‌اند (۲).

در اواخر عهد سلاجقه کردستان مورد تاخت و تاز اتابکان موصل و اتابکان دیاربکر معروف بارتقیه واقع شد. بعضی از خلفای عباسی برای نجات خود از استیلای ترکان باستمال طوایف کرد پرداختند (۳) در عهد خلافت ناصر (۵۸۱) میان ترکان و ترکمانان نزاعی سخت افتاد و دامنه آن بشام و دیاربکر و جزیره و موصل و شهر زور و خلاط و آذربایجان کشیده شد دو سال بعد طرفین متخاصم باهم یار شده متفقاً بعیسویان ارمنستان و بین النهرین و شام و آسیای صغیر تاختند اما مجدداً میان کردان و ترکمانها خلاف افتاد و از هم بریدند (۴).

(۱) مروج الذهب و التنبیه مسعودی .

(۲) انسیکلوپدی اسلام مقاله کرد .

(۳) رجوع شود بکامل ابن اثیر (۵۲۸) ج ۲ قصه عیسی حمیدی .

(۴) ایضاً کامل و انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

وضع کلمه کردستان

دوره تسلط سلجوقیان اگرچه عنصر کرد را زیر دست عنصر ترک نمود و مصائب بی پایان بر طوایف کرد وارد ساخت ولی این اختصاص را دارد که نام خاصی بر نواحی کرد نشین وضع شد سلجوقیان آنجا را از ولایت جبال جدا کردند و کردستان خواندند.

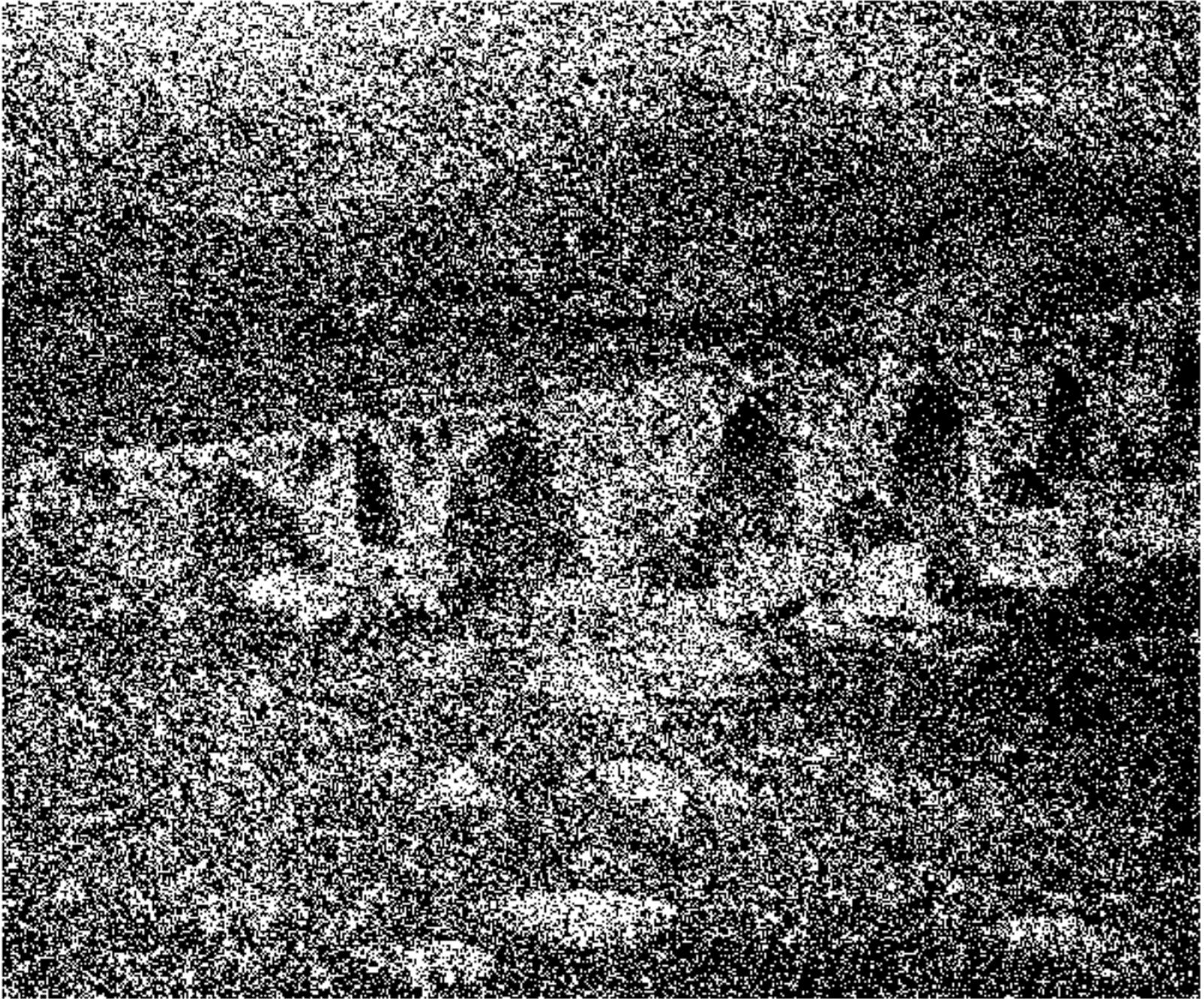
اگرچه موافق طبیعت زبان فارسی هیچ مانعی ندارد که از قدیم الایام ناحیه کرد نشین را کردستان خوانده باشند ولی نخستین وقتی که این کلمه را می بینیم از دوره سلجوقیان است که رسماً آنجا را در دفاتر دیوانی باین نام ثبت کرده حدود قلمرو آنرا ضبط و تعیین نموده اند.

نخستین کتابی که مبسوطاً از این ایالت سخن میراند و حدود و توابع آنرا ذکر میکند **نزهة القلوب** حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هجری تحریر شده است :

« کردستان و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است :

آلانی - الیستر - بهار - خفتیان - در بند تاج خاتون - دربند زنگی - دزیل - دینور - سلطان آباد چه چمال - شهر زور - کرمانشاه (قرمیسین) - کرد و خوشان - کنگور (قصر اللصوص) - ماهیدشت (مایدشت) - هرسین - وسطام ».

بطوری که از خلاصه فوق معلوم میشود در اوایل قرن هشتم هجری ولایت کردستان علاوه بر نقاط کرد نشین فعلی مغرب ایران، شامل قطعه‌ای از لرستان (الیستر) و ناحیه شهر زور (عراق) نیز بوده است در وجه تسمیه



پل الیستر (لرستان) از بناهای بدرین حسنویه کرد

شهر زور حمدالله مستوفی می نویسد:

« آن را شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند و هر کس را زور بیشتر بوده حاکم میشده »

الیشتر فعلا جزء پیشکوه لرستان است لکن در قرن چهارم هجری در دست امراء حسنویه کرد بوده است چنانکه در ص ۱۸۳ اشاره کردیم امیر ابوالنجم بدر بن حسنویه کرد در الیشتر بر روی آب کشکان پلی بزرگ ساخت که سالها ممر قوافل بود اکنون نیز بر جای است جز دو چشمه وسط که فرو افتاده است .

بنابر قول سر اورک اشتمین باستان شناس انگلیسی که در ۱۹۳۵ میلادی بانجا رفته است ارتفاع چشمه ها ۶۲ پا و طول پل ۲۱۳ متر است در انتهای پل در ساحل راست رودخانه تخته سنگی است که خط کوفی ظریفی بر آن نقش شده است .

بنابر ترجمه پرفسور کرامر لیدنی این پل بفرمان نجم الدین بدر در سال ۳۸۹ شروع و در ۳۹۹ ختم شده است .

ایوبیان

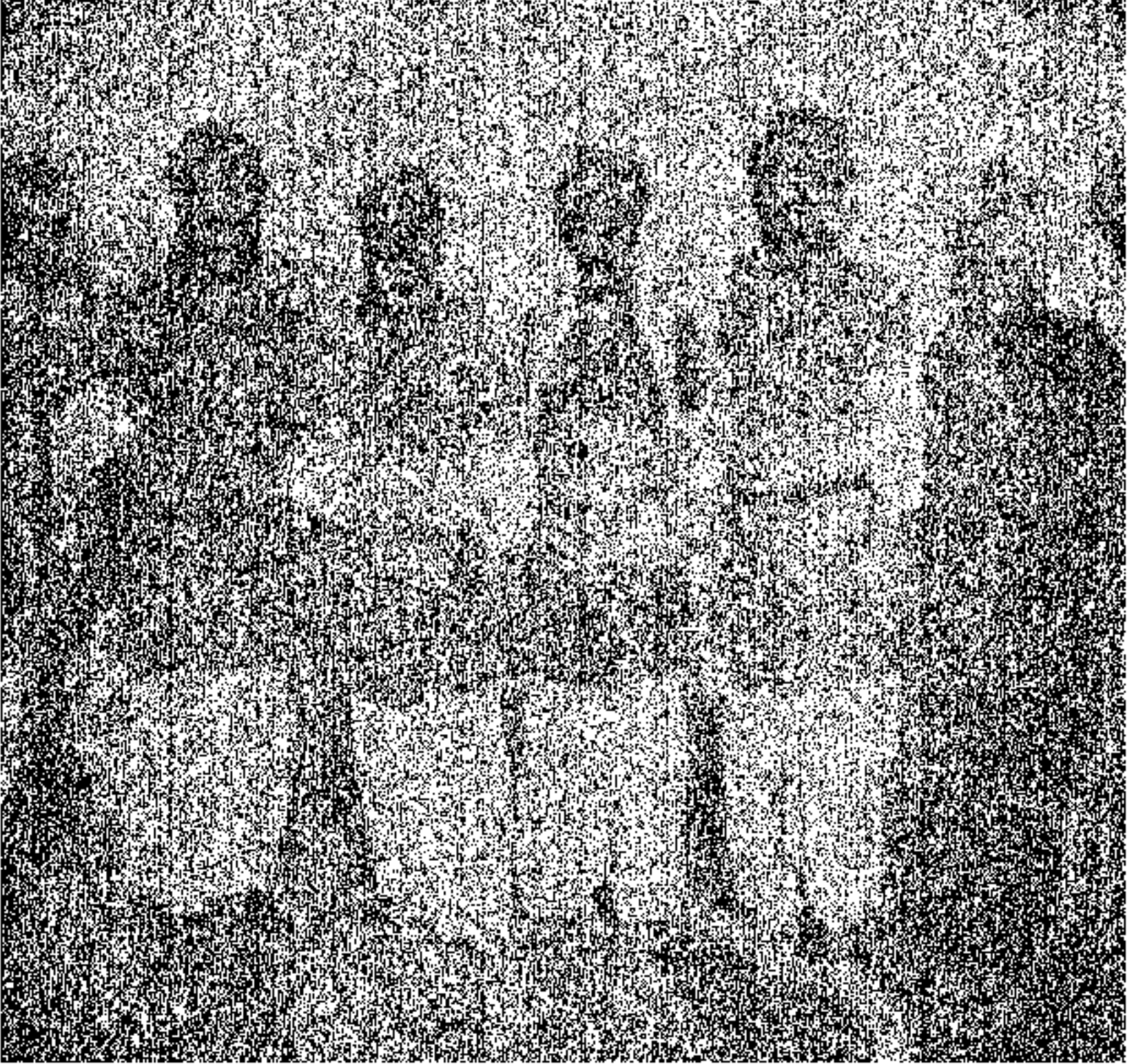
این طایفه کرد بمناسبت مقاتله با عیسویان و مدافعه از عالم اسلام شهرتی جهانگیر دارند و رئیس آنان صلاح الدین ایوبی از ابطال روزگار است جدا علای او شاذی بن مروان از شعبه روادی از عشیره ذنبانی است و منشاء آنها ولایت دوین است که طایفه کردان شدادی هم از آنجا برخاسته اند تاریخ این طایفه شجاع کرد مبسوط است و در اینجا مجال ذکر آن نیست با اینکه ایوبیان در شام و مصر امارت داشته اند ولی کثرت اسامی

فارسی در فهرست ملوک این خاندان آنها را بایران پیوسته کرده است .
شعبه ای از ایوبیان بر ولایت خلاط کردستان حکمرانی میکرد و تا
زمان مغول باقی بود در اوقاتی که جلال الدین خوارزمشاه در برابر حملات
مغول سرگشته و حیران میگشت در ولایت خلاط و سایر نواحی کردستان
ابراز خشونت و سوء تدبیر بسیار کرد با وجود این کردان او را پناه دادند
ولی عاقبت در نتیجه این سوء تدبیر خود در کردستان مفقود الاثر گشت (۱)

استیلای مغول

در زمان استقرار دولت مغول در ایران طوایف کرد انزوا و پناهندگی
بکوهستان را پیش گرفته و از ورود در امور خودداری میکردند زیرا که بسبب
خصومت با عیسویان در جنگهای صلیبی و روابط دوستانه ای که مغولان
بانصاری داشتند ، چندان خود را ایمن نمی پنداشتند و با امید فرج و گشایش
روزگاری را در جایگاههای خود بسر میبردند اما همه ولایات کرد نشین
مامون و محفوظ نماند شهر بهار که کرسی کردستان بود بدست هلاک ابن
تودان پدر امیر چوپان افتاد . هلاکو خان هنگام لشکر کشی ببغداد از
راه کرمانشاه رفت و نقاط عرض راه را بباد غارت داد مخصوصاً شهر کرمانشاه
آسیب فراوان دید . هلاکو قبل از تصرف بغداد بجانب اربل رفت حاکم آنجا
تاج الدین حالایه سر اطاعت فرود آورد اما سپاهیان کرد از تسلیم شدن
خودداری کردند لشکر مغول به همراهی بدرالدین لؤلؤء اتابک موصل آن
قلعه را مسخر کرد پس از آنکه بغداد بدست هلاکو افتاد اکراد شهر زور
راه فرار پیش گرفتند جماعتی بمصر رفتند و از آن میان دو عشیره لاوین و

(۱) انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .



از اکراد ارییل

روبروی صفحه ۱۹۶

بایین بالجزایر (شمال افریقا) افتادند (۱) .

در پایان عهد عباسیان حکومت کردستان با شهاب الدین سلیمان شاه بن پرچم ایوانی رئیس یکی از قبایل ترکمان موسوم بایوه که در حدود کردستان ولرستان اقامت داشته اند بوده است کرسی حکومت او بهار (وهار) در سه فرسنگی شمال غربی همدان بوده که حال هم باقی است و در آن زمان جزء خاک کردستان محسوب میشده است میان این ترکمانان و امراء لرستان بواسطه قرب جوار موصلت و خویشاوندی و نزاع و خصومت رخ میداده است سلطان جلال الدین خوارزمشاه خواهر سلیمان شاه را گرفت در زمان مستصم خلیفه سلیمان شاه از ارکان دوات شد چنانکه هلاکو تسلیم او را یکی از شرایط صلح قرار داد عاقبت خلیفه در غره صفر ۶۳۶ مجبور شد او را با هفتصدتن از بستگان و خویشاوندانش بخان مغول تسلیم کند هلاکو او را کشت و سرش را بموصل فرستاد تا بردار کردند سلیمان شاه اهل فضل بوده و در رباعی نیکو از او در حواشی جهانگشای جوینی جلد سوم مندرج است اثیر الدین اومانی شاعر معروف از مداحان خاص او بوده است (اومان دیهی بوده از همدان) (۲)

فتح بغداد بدست هلاکو بیش از هر طایفه برای کردان مشوم واقع شد زیرا که راه را برای سپاهیان مغول باز کرد. از آن پس رفت و آمد اردو های مغول که از آذربایجان بجانب شام میرفتند از نواحی کردستان بود در ۶۵۷ هلاکو از آذربایجان بولایت حکاری راند و هر چه از اکراد

(۱) ابن خلدون بنقل انسیکلو پدی اسلام در ضمن کلمه کرد .

(۲) برای اطلاع بیشتری از احوال سلیمان شاه رجوع شود بحواشی استادانه

علامه محمد قزوینی بر جلد سوم جهانگشای جوینی که این مطلب از آن اقتباس شده است

را در راه خود دید عرضه شمشیر هلاک کرد و جزیره و دیار بکر و میافارقین و هاردین را بچنگ آورد مدتی کردها در شهر موصل مقاومت کردند ولی عاقبت مغولان بحیله وارد شهر گردیدند و آنجا را بباد قتل و غارت دادند. گردان چه از حیث رابطه دینی و چه از لحاظ دشمنی بامغول توجه و تمایل تامی بسلاطین ممالیک مصری داشتند جماعتی کثیر از کردها در خدمت سلطان بیبرس بودند در عهد اباقاخان (پیش از ۶۷۷) که لشکر مصر حمله بممالک مغول کرد سپاه مغول ۵۰۰۰ خانوار کرد را که در شمال شام بودند مستاصل نمودند پس از شکست یافتن مغول در سال ۶۸۰ کردها بتوسعه قدرت خود پرداختند.

چون پادشاهان مغول اسلام آوردند و دوره اقتدار آنان طول کشید کردها نیز بآنان نزدیک شدند در سپاهی که الجایتو خدا بنده بگیلان فرستاد جمعی از کردها بودند اما معذک در ۷۱۲ هم باز بدرالدین کرد در ریحیه بمتقابله سپاه مغول پرداخت (۱).

در زمان الجایتو در چمچمال پای کوه بیستون شهری ساخته شد بنام سلطان آباد و آنجا را بجای شهر بهار همدان کرسی کردستان قرار دادند در لشکر کشی های تیمور نام این شهر بسیار برده شده است آثار ویرانه اش هنوز پدیدار است بعد از انقراض دولت مغول ولایت کردستان هم مثل سایر قطعات ایران بدست ملوک الطوائف و رؤسای مغول و غیره افتاد. دو سال بعد از مرگ ابوسعید بهادر خان آخرین سلطان مغول کردستان ایران و خوزستان باولاد امیر اکرنج یا (اکراش) رسید و در ۷۸۴ با یزید از خانواده جلاویه قسمتی از کردستان ایران و عراق عجم را

(۱) انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد.

بتصرف آورد در دوره مقدم بر قیام تیمور خاك كردستان معبر سپاه جلاييره و چويانيدان بود ولي بعضى از امراء كرد در نقاط مستحکم كردستان خود را دور گرفته و نگاه ميداشتند.

يورشهاي تیمور گورگانی

كردستان هم مثل باقى نواحى ايران از يورش هاي اين فاتح قهار خونريز صدمات فوق العاده دید و اكراد در چشیدن مشقات دوره تیموری با برادران ایرانی خود شرکت داشتند.

در ظفر نامه شرف الدین علی یزدی مخالفت امراء كرد با تیمور مذکور است از آن جمله مقاومتی است که عزالدین شیر از حکام حکازی مشهور بشنبو در قلعه وان كرد و عاقبت تسلیم شد تاریخ این فتح را چنین ضبط کرده اند (۷۸۹):

شاهی که بشیخ ملك ایران بگرفت

ماه علمش سرحد کیوان بگرفت

تاریخ گرفتن حصار وان را

گر پرسندت بگو که کیوان بگرفت

برای اینکه از طرز خرابی كردستان در زمان تیمور استحضار حاصل

شود برای نمونه شرحی را که نظام شامی در ظفر نامه خود (ص ۱۳۹ چاپ

بیروت) آورده است نقل میکنیم:

« امیر تیمور در تاریخ ۷۹۵ از مازندران بسلطانیه رفت و بر -

كردستان عبور فرمود و بجانب بغداد رفت . امیرزاده پیر محمد را با امیر

زاده محمد سلطان از راه چمچمال بطرف دربند كردستان روانه كرد .

و فرمان داد که هر که یاغی شود ولایتش را بغارتند و هر که ایل شده پیش آید عزیز داشته با خود ببرند.

بولایت و حصار سنقور رسیدند و غلات آنرا خوراندند و سونجک بهادر و مبشر بهادر و تیمور خواجه بهادر را بالشگری عظیم ایباغار فرموده باطراف دیگر کردستان روانه فرموده و خود نیز بنفس مبارک سوار شده بدر بند رسید. یکی از لشکریان آن ولایت که گریخته بخدمت امیرزاده محمد سلطان آمده بود گفت راههای این ولایت را به از من کسی نمیدانداگر فرمان شود قچرقچی شوم امیرزاده او را بنواخت و خلعتی پوشانید و شبخ علی بهادر را منقلای ساخته قچرقچی را با او روانه کرد. ابراهیم شاه که از امراء بزرگ کردستان بود در مقام ابلی بمطاوعت و انقیاد درآمد و پسر او سلطان شاه بخت امیرزاده اعظم آمد و دوقوز و پیشکشها آوردند امیرزاده قاصد بشیخ علی بهادر فرستاد و او را طلب داشت شیخ علی بر عزیمت مراجعت يك جهت شده بترتیب اسباب مشغول شد در آن ولا این قچرقچی که ذکر رفت فرصت نگاهداشته او را بکار دزدو هلاک گردانید و هم در آن مجلس قچرقچی را نیز بعقوبتی هر چه تمامتر بکشتند (۱).

یکی از مصادمات خونین کردان با امیر تیمور در محاصره قلعه مستحکم تکریت بود که شرح آن از نظام شامی ص ۱۴۲ نقل میشود:

« لشکرها پیرامون قلعه فرود آمدند آن قلعه بود بحصانت و متانت در عالم معروف و در قصص و اخبار بقلعه سلاسل موصوف. امیر حسن که والی قلعه بود جنگ را آماده شد امیر صاحبقران فرمود تا عرادهها نصب

(۱) غیرت این بلدی کرد را مقایسه نمائید. باشهامتی که بلدیهای کرد در زمان گزنفون نشان دادند چنانکه ذکر کردیم ص ۱۵۱

کردند و بسنگ منجنیق بسیاری از خانه های ایشان خراب کردند لشکر از جوانب بیرون حصار را نقب کرده به تك رسیدند و شب يك برج حصار را ویران کردند چون حصار بیرون گرفته شد محصوران از حصار درونی بجدی تمام حرب آغاز نهادند .

فرمان عالی نفاذ یافت که چاخورگان و عمله را بنقب زدن بازدارند . جوانب قلعه را بر لشکر قسمت کرده تفصیل نوشتند و زمین ها را بشهزادگان و امراء و نوئینان و سایر قشونات قسمت کردند . و اراضی قلعه را چون غربال مشبك گردانید لشکرها چون ملز و مور در حرکت آمدند در محلی که نقب زده بودند دیواری عظیم فرو افتاد . حکم نافذ شد که نقب ها را آتش زنند اکثر دیوارها بر زمین افتاد و از قلعه هیچ نماند الا خاک توده که از سر ضرورت پناه بدان برده دست و پامیزدند اهل قلعه تضرع نامه هایش امراء و بزرگان فرستادند (ندموا حین لا ینفعهم الندامه) امیر صاحبقران امان نداد . حکم شد که رعیت را از سپاهی جدا کردند و بر امراء قسمت نمودند و مفسدان و حرامیان را سیاست کرده سرها چون گوی در میدان انداختند و از آن گل تودها و منارها ساختند و فرمان داد تا قلعه و حصار را با دشت و هامون برابر کردند آنگاه فرمود که يك دیوار از قلعه بجهت عبرت بگذارند تا فیما بعد عالمیان را معلوم شود که حصانت و استحکام قلعه بچه حد بوده است همچنین نظام شامی در ص ۲۴۵ می نویسد :

« امیر صاحبقران در مقام غضب و غیرت عسا کر خونریز را امر فرمود که ببغداد روند و اول گردستان گیرند چه دزدان و مفسدان اکراد در وقت مراجعت لشکر منصور از شام و توجه بجانب بغداد بد فرصتی ها کرده بودند و هر چه ممکن بود از قتل و نهب نسبت بلشکر منصور بتقدیم

رسانیده امراء بر حسب فرمان ابتداء به اکراد در بند و آن مواضع رو کرده اکثر ایشان بسبب غلبه برف و سختی سرما در صحرا نشسته بودند ناگاه بر ایشان هجوم کردند و آن شیاطین را به مثال مرده جن به تیر شهاب مثالی شمشیر برق همال هجوم گردانیدند جماعتی خواستند که از آن بلاگریزند اما هیئات بیخ فسادی که بدست خود نشانده بودند پشیمانی بار آورد فوج فوج عرضه تیغ بیدریغ شدند روی برف از خون ایشان چونت منقار طوطی شد.

زبس کشته کافکنند بر کوه و دشت

جهان گفت بس کن که از حد گذشت.

در ۸۰۳ که تیمور از بغداد باذربایجان میرفت در شهر زور چشم زخمی سخت از گردان دید پس از آنکه تخت و تاج بهمیرزا شاهرخ رسید و آن امیر جهاندار برفع خرابی های ایام پدر کوشید امراء کرد نیز از در اطاعت در آمدند در سال ۸۲۴ شاهرخ بامر منستان رفت گردان عموماً در مساعدت او پایداری کردند (۱) چون قدرت تیموریان رو بضعف نهاد و دو خاندان ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو در صفحات کردستان بمجادله پرداختند صدمات بسیار با اکراد رسید زیرا که دستخوش تظاول این و آن بودند و ناچار وارد زد و خوردهای آنان میشدند. این کشمکش ها که جنبه مذهبی هم داشت منجر بکوچیدن و جابجا شدن طوایف بسیار گردید.

در این زمان بود که اکراد مگری نواحی جنوبی دریاچه رضائیه را بتصرف در آوردند.

قرا یوسف قراقویونلو که در عهد تیمور متواری بود چون خبر وفات